

موضوع کلی: ثمره بحث از اقتضاء امر به شی نهی از ضد خارج اصول حضرت استاد فرحانی (زیدعزه)

۹۵/۱۱/۴

موضوع جزئی: ترتب

باسمه تعالی

خلاصه دیدگاههای موجود در بحث تراحم واجب با مهم

سه دیدگاه را مطرح کردیم و تقریبا بحث جمع بندی شد:

دیدگاه اول: دیدگاه محقق خوئی بود که فرمودند این مسأله صغری مسأله تراحم نیست به خاطر اینکه واجب موسع مقدور مکلف است به واسطه اینکه صرف وجود طبیعی در این محدوده زمانی از او خواسته شده است و فرض این است که در تمام وقت با واجب مزاحمت ندارد بلکه فقط در بعضی از وقت است و لذا تراحم وجود ندارد و از طرفی کلام محقق کرکی درست است برخلاف استاد ما که به فرمایش محقق کرکی اشکال نمودند و تفصیل قائل شدند ولی دو واجب مضیق، صغری تراحم هستند.

دیدگاه دوم: دیدگاه مرحوم امام خمینی که ما حاصل کلام ایشان این بود: اولاً کلام محقق کرکی را باید توسعه داد به اینکه هیچ فرقی بین واجب موسع و مضیق نیست و هیچ فرقی بین مزاحمت در سعه وقت و ضیق وقت نیست و اگر امر به طبیعی تعلق گرفت و «الامر لایدعوا الا الی ما تعلق به» پس وجهی برای اینکه گفته شود در سعه وقت مزاحمت در کار نیست ولی در ضیق وقت مزاحمت است، مگر ضیق وقت سبب می شود که متعلق امر از طبیعی به فرد منتقل شود! لذا اگر بخواهیم کلام محقق کرکی را تایید کنیم باید بگوییم که فرقی بین سعه وقت و ضیق وقت نیست و فرقی بین واجب موسع و مضیق نیستو لذا تفصیلی که بعضی از آقایان مثل محقق خوئی بر اساس کلام محقق کرکی داده اند غلط است.

ثانیا کلام محقق کرکی نیز غلط است به خاطر اینکه درست است که تکلیف به طبیعی تعلق گرفته است و با سعه و ضیق وقت تکلیف تغییر نمی‌کند، ولی آنچه در فضای خطاب شخصیدر وقت مزاحمت از خطاب متوجه زیداست ایجاد طبیعی در آن وقت است و اگر ایجاد طبیعی در آن وقت به واسطه اینکه خطاب شخصیاست درست باشد پس نمی‌توان در زمانی که ایجاد طبیعی از مکلف خواسته شده است ایجاد ضد آن هم از او خواسته شود. پس بر اساس کلام امام هر دو فرض ضیق وقت و وسعت وقت، صغری تراحم است. بعد می‌فرماید: بله اگر خطاب را شخصی نکرید بلکه خطاب را قانونی کردید حساب دیگری دارد.

یک ملاحظه هم ما در اینجا داشتیم و آن اینکه در موسع نباید تمرکز اشکال را سرتکلیف به محال ببریم زیرا آقایان که تابع این بحث هستند می‌گویند وقت شرط وجوب نیست زیرا دخالت در مصلحت تکلیف ندارد بلکه قید ماموریه است و لذا مثل طهارت و استقبال است که در مصلحت تکلیف دخیل نیستند بلکه در مصلحت ماموریه دخیل هستند، ولی چون وقت غیر اختیاری است از شروط مفروضه می‌باشد چنانچه مرحوم شیخ انصاری فرمودند قیودی که به ماموریه تعلق می‌گیرند اگر غیر اختیاری بودند مفروضه هستند و انجام ماموریه در فرض تحقق این شروط از مکلف خواسته شده‌اند، یعنی شروطی هستند که در فرض تحقق آنها از مکلف فعل خواسته شده است، با وجود این فرض، وجوب قبل از وقت نیست زیرا مستلزم تفکیک بعث از انبعاث است و تفکیک بعث از انبعاث غلط است. و بر این اساس مسأله واجب معلق که وجوب فعلی و واجب استقبالی است را منکر هستند یعنی مثلاً وقتی مکلف مستطیع شد وجوب حج فعلی می‌شود ولی واجب در موسم می‌آید و در فاصله استطاعت تا زمان واجب، وجوب فعلی است ولی واجب بعدا می‌آید، که به این وسیله خواستند مشکل مقدمات مفوته را حل کنند یعنی مقدماتی که قبل از زمان واجب باید انجام شوند. خلاصه ایشان به واجب معلق اشکال دارند زیرا انفکاک بعث از انبعاث را لغو می‌دانند، و با توجه به این مطلب توجه دو بعث فعلی به مکلف در زمان واحد اشکالی ندارد تا وقتی که قرار است که انبعاث یکی از دو تکلیف در زمان بعد شکل بگیرد. حضرت امام فرمودند اگر خطاب شخصی باشد و این خطاب به شخص ملکف تعلق گیرد و ایجاد طبیعی صلات و ازاله را بخواهد این امکان ندارد در حالی که نظر ما اگر ایجاد طبیعی ازاله و ایجاد طبیعی صلات هر دو متوجه مکلف شود ولی توجه تکلیف نسبت به صلات، به نحو واجب معلق باشد و

نسبت به ازاله واجب منجز باشد، تکلیف بما لایطاق لازم نمی‌آید و با این فضا در واقع راه سوم را باز می‌کنیم که از یک طرف این مسأله را از صغرای تراحم بیرون می‌کند چنانچه محقق خوئی گفت زیرا تکلیف بمالایطاق نیست ولی این گونه تکلیف را جایز نمی‌کند به دلیل اینکه موجب انفکاک بحث از انبعاث است که لغو است و محقق کرکیخواست دو وجوب ضد یکدیگر را از کبرای تراحم بیرون ببرد و بگوید مانعی ندارد ما گفتیم که مانع لغویت دارد، ولی این نکته در موسع درست است نه مضیق در جایی که ضد اهم واجب فوری است و مقید به زمان نیست.

این سه دیدگاه را اینجا داشتیم و بر اساس این سه دیدگاه مزاحمت واجب موسع با اهم بررسی شد، البته همه قبول دارند که تراحم دو واجب غیر زمانی اشکال دارد.

#### جواب از اشکال شیخ بهائی به وسیله ترتب

بر اساس سیری که بیان شد اصل بحث این بود که اگر امر به ازاله نجاست، مستلزم نهی از صلات، یعنی ضد عبادی باشد و این نهی، نهی غیر باشد، ثمره این بحث فساد ضد عبادی است بر این اساس که نهی به عبات خورده است و موجب فساد عبادت می‌شود. مرحوم شیخ بهایی با این حرف مخالفت کرد و فرمود این ثمره فایده ندارد زیرا حتی اگر نهی هم وجود نداشته باشد قطعاً این صلات امر ندارد و چون عبادت امر می‌خواهد این صلات بی‌امر، باطل است. محقق کرکی از اشکال شیخ بهایی جواب دادند به این نحو که حرف شما در تراحم واجب موسعو مضیق غلط است زیرا در موسع می‌توان امر درست کرد. البته محقق کرکی از نظر زمانی مقدم بر مرحوم بهایی است لکن این جواب را در زمان خود مطرح کرده است. در مقابل شیخ بهائی نظریه‌ی دیگری به نام ترتب مطرح شد که آن هم از زمان محقق کرکی شکل گرفته است.

#### ترتب

##### مقدمات بحث از ترتب

قبل از بیان بحث ترتب دو مطلب به عنوان مقدمه بحث، باید بیان شود:

مقدمه اول: نظریه محقق کرکی بخشی از کلام شیخ بهائی را نقد می‌کرد و آن بخشی بود که ازاله اهم با صلاتی که موسع است تراحم کند که توضیح آن گذشت و اگر این نظریه درست می‌شد بخشی از کلام شیخ بهائی نقد می‌شد در

حالی که نظریه ترتب کل کلام شیخ بهایی را نقد می‌کند و به وسیله ترتب می‌توان برای تمام موارد مزاحمت امر درست کرد. اگر امر درست شود، بر مبنای مرحوم شیخ بهایی که برای عبادت امر می‌خواهد، این عبادت اعماز موسع و مضیق امر دارد و لذا بطلان آن عبادت، فقط متوقف بر نهی غیر ناشی از امر به ازاله است و اگر امر به اهم مستلزم نهی از ضد باشد که عبادت باطل می‌شود و الا این عبادت صحیح است زیرا امر دارد.

### فقه‌های محتاج به نظریه ترتب

نظریه ترتب برای مرحوم امام حیاتی است زیرا امام قائل بودند فرقی بین موسع و مضیق و وسعت وقت و ضیق وقت و بین انحصار فرد مامور به و عدم انحصار آن نیست و در تمام موارد امر به مهم از فعلیت می‌افتد؛ لذا کسانی که برای عبادت عبادت، به امر نیاز دارند محتاج مبنای ترتب هستند.

محقق خوئی نیز در غیر موسع و مضیق نیاز به ترتب دارد زیرا این مورد را از صغری تراحم خارج دانست ولی در تراحم واجب‌های مضیق نیاز به ترتب دارد.

مقدمه دوم: مشهور اصولیونی که قائل هستند در عبادت عبادت، امر نیاز نیست بلکه عبادت را می‌توان با ملاک درست کرد، می‌فرمایند: صلوات در مزاحمت با ازاله امر ندارد زیرا واجب اهم، ازاله است و امر به اهم، فعلی است و امر به صلوات که مهم است از فعلیت افتاده است، ولی صلوات ملاک دارد. گفتیم که طبق نظر مرحوم آخوند و مشهور هر حکمی چهار مرحله دارد، مرحله مصلحت، انشاء، فعلیت و تنجز و در بین این مراحل فقط مرحله انشاء و فعلیت حکم هستند و مرحله مصلحت و تنجز حکم نیستند ولی هرگاه حکمی داشته باشیم مثل وجوب، این وجوب دلالت دارد بر اینکه طبیعی مامور به، دارای مصلحت ملزمه‌ای است که مولی تحصیل این مصلحت را واجب کرده است به وسیله امری که به این طبیعی متوجه کرده است. همچنین هر گاه مفسده لازم الاجتناب، وجود داشته باشد مولی به وسیله نهی از طبیعی مکلفین را از مفسده لازم بر حذر داشته است. پس وقتی که مزاحمت شکل گرفت و صلوات مهم بود و ازاله اهم بود، امر اهم فعلی شد و امر مهم از فعلیت افتاد به جهت اینکه مکلف قدرت بر انجام هر دو حکم

نداشت، مصلحت ملزومه از بین نرفته است و برای عبادیت عبادت، حتما نیازی به امر نیست، بلکه با قصد ملاک نیز می‌توان عبادت کرد.

مخالف این دیدگاه که در عبادیت عبادت، قصد ملاک کافی است و قصد امر مهم نیست، محقق خوئی است. ایشان می‌فرماید: من کبرای این کلام که عبادیت عبادت نیاز به امر ندارد را قبول دارم یعنی می‌پذیرم که بدون امر هم می‌توان عبادت کرد، بلکه با قصد ملاک، قصد مصلحت و قصد محبوبیت می‌توان عبادت کرد زیرا قبلاً گفتیم که مولی ملاک را مولی تصور می‌کند و شوق پیدا می‌کند و اشتداد شوق می‌شود و امر می‌کند، وزمانی که مولی نمی‌تواند امر کند ولی آن عمل محبوب مولی است، می‌توانبا قصد ملاک و محبوبیت عبادت کرد ولی اول باید احراز ملاک کنید و هر جا احراز ملاک کردید و صغری را درست کردید، در کبرای حرف شما را قبول دارم.

صغری کلام شما باطل است زیرا وقتی امر رفته است، احراز ملاک چطور است؟ محقق خوئی می‌گوید در دو واجب مضیق که واجب مضیقِ اهم، فعلی شد و مضیقِ مهم، از فعلیت افتاد و امر خود را از دست داد از کجا می‌دانید که ملاک دارد یا ندارد؟ در واجب موسع هم اگر کلام محقق کرکی را قبول نکردید و حرف ما را هم قبول نکردید، و گفتید صغری برای تراحم استو امر ندارد چگونه احراز ملاک می‌توان کرد؟ مشهور آقایان اصولی قائل هستند هر گاه دلالت مطابقی باشد، دلالت التزامی هم هست ولی هر گاه دلالت مطابقی از حجیت بیفتد دلالت التزامی همچنان حجت است و صیغه فعل به دلالت مطابقی، وجوب را می‌رساند و به دلالت التزامی مناط را می‌رساند، زیرا وجوب بعث الزامی مولی است و این لایمکن تعقله و تصویره الا بملاک مصلحت الملزومه پس وقتی امر به صلوات تعلق گرفت، بالمطابقه وجوب صلوات و بالالتزام مصلحت ملزومه است، حال که تکلیف فعلی از بین رفته است یعنی تکلیف باعث از بین رفتن، مدلول التزامی آن باقی است. وقتی ازل با صلوات تراحم کرد به خاطر ازل، صلوات از فعلیت می‌افتد و وجوب که رفت، مدلول مطابقی می‌رود ولی مدلول التزامی باقی است. ولی محقق خوئی معتقد است که باید دوتا پوشه دست کنیم، یکی پوشه وجود دلالت و یک پوشه حجیت دلالت. یک دلالت مطابقی بر وجوب و یک دلالت التزامی بر مصلحت داریم، هم دلالت مطابقی بر وجوب حجت است و هم دلالت التزام بر مصلحت حجت است ولی اگر دلالت مطابقی بر وجوب از حجیت افتاد، چطور می‌توان بقاء حجیت دلالت التزامی قائل شد. مشهور که وجود

ملاک را در ظرف تراحم مسلم می‌گیرد از باب دلالت وجوب بر ملاکات است. در حالی که چطور می‌توان این را حجت دانست وقتی مدلول مطابقی از حجیت افتاده است. لذا محقق خوئی بر اساس این مبنا می‌گوید هر جا امر رفت، وجود ملاک قابل احراز نیست. در دو واجب مضیق همه قائل هستند امر به مهم از بین می‌رود و ملاک هم قابل احراز نیست پس در تراحم موسع و مضیق هم اگر در موسع قبول کردیم امر مانده است مکلف به وسیله امر، عبادت کند ولی اگر امر رفت نمی‌توان احراز ملاک کرد. پس ترتب جایگاه مهمی در اصول پیدا می‌کند زیرا در ظرف تراحم، نه می‌توان با امر و نه با ملاک، عبادت کرد زیرا امر و ملاک وجود ندارد، وقتی نتوان با امر و ملاک عبادت کرد چاره ای نیست الا اینکه امر ترتبی درست کرد.

محقق خوئی با بیان خیلی فنی می‌فرماید: احراز ملاک که نمیتوان کرد و فرض هم این است که امر هم نداریم پس چطور می‌توان عبادت کرد؟ ما فعلا کاری به این نداریم که نهی غیری داریم یا نهی غیری فساد می‌آورد. ولی چون مشهور می‌گویند نهی غیری و امر غیری نداریم این بحث مهم است و لذا مسأله ترتب برای کسانی که امر و ملاک را از دست دادند خیلی حیاتی است.

#### بررسی نظریه ترتب

#### بیان محقق خراسانی در تبیین نظریه ترتب

محقق خراسانی می‌فرماید: ریشه ترتب به این جمله برمی‌گردد که با قبول اینکه در عبادت عبادت، نیاز به امر است می‌خواهیم امر طولی را مصحح عبادت قرار بدهیم. یعنی قائلین به ترتب می‌گویند: عبادت امر نیاز دارد ولی نیاز نیست که امر در عرض امر دیگر باشد بلکه امری که برای صحت عبادت لازم است، یک امر در طول امر دیگر است اگر توانستیم یک امر طولی در طول امر به ازاله تحویل بدهیم عبادت درست می‌شود، پس اگر امر طولی درست شد، ملاک هم درست می‌شود.

برای درست کردن طولیت، نیاز است به امر مهم مشروط در کنار امر به اهم که مطلق است. در اصول گفته شده است که یک واجب مطلق داریم یعنی واجبی که وجوب آن قید ندارد و واجب مشروط که واجبی است که وجوبش قید

دارد. در تراحم ازاله و صلات، که امر به ازاله، وجوب مطلق دارد و لذا فعلی است و چون دارای وجوب مطلق و فعلی است در عرض این وجوب، وجوب صلت فعلیت پیدا نمی‌کند و لیاگر وجوب صلات، مشروط باشد و در طول وجوب ازاله قرار گیرد دو مشکل بیان شده دو دو واجب در عرض هم، حل می‌شود اول اینکه تکلیف به محال لازم نمی‌آید زیرا در طول است و ثانیاً اینکه امر فعلی به صلات نمی‌توان کرد و با رفتن امر، احراز ملاک نمی‌شود، این مشکل هم حل می‌شود، زیرا امر به ازاله مطلق است و یک امر به صلات مشروط درست کردیم.

به دو روش می‌توان وجوب صلات را در طول امر به ازاله قرار داد: اول اینکه وجوب صلات را مشروط بر عزم به عصیان وجوب ازاله کرد یعنی واجب مشروطی که وجوب آن شرطی به نام عزم بر عصیان دارد. من یک وجوب ازاله دارم و تا وجوبی شکل نگیرد عزم بر عصیان آن معنا ندارد و وجوب صلات مشروط می‌شود بر این عزم یعنی عزم بر عصیان و با این عزم، وجوب صلات می‌آید. اگر کسی که وارد مسجد شد عزم داشت که تکلیف به ازاله را معصیت کند شرط وجوب صلات محقق می‌شود و عزم بر عصیان که آمد وجوب صلات می‌آید، و این مانند استطاعت نسبت به حج است.

راه دوم اینکه وجوب صلات مشروط به خود عصیان شود. وقتی به مسجد آمد و مواجه با نجاست شد وجوب ازاله فعلی می‌شود برای اینکه وجوب صلات فعلی شود باید این وجوب فعلی را معصیت کند و عصیان فرع وجود تکلیف است و لذا مسقطات تکلیف چند چیز هستند: اطاعت یا عصیان یا فوت موضوع و عصیان فرع وجود موضوع است کما اینکه عزم بر عصیان فرع بر وجود تکلیف بود. عصیان تکلیف ازاله شرط فعلیت تکلیف صلات است.

اگر این طور شد دو تکلیف طولی وجود دارد یکی تکلیف به ازاله که مطلق است و دیگری تکلیف به صلات که مشروط است و شرط آن عصیان یا عزم بر عصیان است، و خواهیم گفت این دو تحلیل چه آثاری دارند. اگر عصیان به عنوان شرط قرار گیرد به صورت شرط متاخر برای وجوب صلات است و اگر عزم بر عصیان شرط وجوب صلات باشد به صورت شرط مقارن وجوب صلات است و با این وجوب فعلی مشروط می‌توان عبادت را انجام داد و این جان نظریه ترتب است.

مقرر: حسن مهاجری